48 قابل
1988-1991

دوست شاعرم ژاله بسیار عزیز ۳ مارچ ۹۰

دروغ نمی‌گویم و یا خودستایی نمی‌کنم. نامه‌تان را که خواندم، خواندن:

"من آذرخش شبانم
گزارنده دمیدم." اشک به چشمانم آورد. شاید محبتی که در نامه‌تان
بود کمک کرد یا فقط کار خودش بود - بهرحمت تاثیری است که حرف‌هایتان
در من دارد. من غلط می‌کنم شما را تشویق کنم. شایسته‌ای است از آنچه دوست دارم.
شما با چه وسعت و مهربانی به همه چیز نگاه می‌کنید. اصطلاح "سبک مدرن فلسفی"
طنز خوبی دارد. و بعد از این با اجازه شما، من آن را زیاد تکرار خواهم کرد. یکی از دلایلی
که شعرتان را بیشتر به دل می‌نشاند، همان وسوسه‌ای است که در من برای مصور کردنش
ایجاد می‌کند. هر دو "طرح" را نقاشی خواهم کرد. شعر، "سیاه و سفید"
را بیشتر به کشیدن تصاویر از شما مشتاق می‌کند - ولی با عکس نمی‌شود. باید منتظر آرزوی
دیدن شما را داشته باشم. با حسابی همراه خواهش نمی‌دانم چرا در طرح اول
می‌خواهم "از نقشی" را به "شعله‌ور" اضافه کنید.

هزار شعل خواهش
زنی در آینه با یک سبد شقایق وحشی
دو چشم منتظرش شعله‌ور از نقشی (وزن!)
دلش شکفته آتش.

به جان عزیزتان قسم که پیشنهادی است و هیچ خاطرجمعی به آن ندارم. شاید هم نقشه‌ای
در چشم زنی دیدن از آرزوهای مرادانه باشد! (خود کاوی هم از آن بیماری‌های فلسفی مدرن است!)
سلام مرا به ایرج هم‌قوم ارجمندم برسانید و به شوخی بگویید که تئوری‌های اقتصادیش دارد
به جوری دمار از روزگار درمی‌آورد. راست می‌گویند من از دوستان بادهای شما هستم
و می‌مانم.

میرسعیدان، هانی بال